



خطرناک‌ترین دزدی قرن

برلین / آلبرت پینتو

«سرقت پول» Money Heist، سریالی است که از نتفلیکس در سال ۲۰۱۷ پخش شد. این سریال چنان در بین مردم به محبوبیت رسید که هوادارانش بعد از پایان این سریال در سال ۲۰۲۱ خواستار ادامه‌ی آن شدند. اواخر ماه نوامبر سال ۲۰۲۱، نتفلیکس اعلام کرد که قصد ساخت یک اسپین‌آف را دارد. کاراکترهای این سریال چنان جذاب بودند که حول محور هر کدام از آنها قابلیت ساخت یک اسپین‌آف وجود داشت. نتفلیکس نیز باهمین تفکر تصمیم گرفت داستان را حول شخصیت و کاراکتر «برلین» بسازد. داستان سریال «برلین» سال‌ها قبل از سرقت‌های «سرقت پول» اتفاق می‌افتد و پیش از زمانی است که شخصیت برلین به بیماری میوپاتی مبتلا و بعد کشته شود. داستان این سریال عمدتاً در شهر پاریس جریان دارد.



نجات در اعماق قطب شمال

کارگاه حقیقی / نیک بیوزلاتو

افسران پلیس و کارآگاهان در سراسر آمریکا مأموریت دارند تا پرونده‌های جنایی را حل کنند و به بررسی آنها بپردازند، اما درعین حال باید با اسرار پنهانی گذشته خود روبه‌رو شوند. سریال کارگاه حقیقی، سریالی جنایی، درام، رازآلود و مهیج محصول سال ۲۰۱۴ کشور آمریکا، به نویسندگی و کارگردانی نیک بیوزلاتو است. بازیگرانی چون متیو مک کانهای، وودی هارلسون، وینس وان، کالین فارل، ریچل مک آدامز و جودی فاستر در سریال کارگاه حقیقی به ایفای نقش پرداخته‌اند. سریال کارگاه حقیقی جوایز بسیاری از جمله پنج جایزه امی ساعات پربیننده و یک جایزه بفتا را دریافت کرده و نامزد چهار جایزه گلدن گلوب شده بود. این سریال که سه فصل موفق را پشت سر گذاشته بعد از چهار سال غیبت فصل چهارمش را نیز منتشر کرد. داستان به شهر کوچک «انیس آلانکا» و شب‌های طولانی زمستانی این منطقه منتقل می‌شود. ۸ مرد در یک ایستگاه تحقیقاتی در قطب شمال پایبندی می‌شوند. کارآگاهان برای حل این معما پیچیده و ناگوار وارد عمل می‌شوند.



دنیای پزشکان

نیک / استیون سودبرگ

اگر به‌دنبال سریالی هستید که اتفاقات و حواشی دنیای پزشکی را به‌صورتی می‌کشد سریال «نیک» برای شما قطعاً جذاب خواهد بود. نیک یک سریال درام آمریکایی است که برای اولین بار در سال ۲۰۱۴ در شبکه سینماکس (Cinemax) روی آنتن رفت. این سریال درباره دنیای پزشکی و حواشی آن در اوایل قرن بیستم است. وقایع این سریال در بیمارستانی به‌نام نیک‌باکر (Knickerbocker) در شهر نیویورک به تصویر کشیده شده است. همچنین در سریال «نیک»، بازیگرانی چون چارلز آیتکن، اریک جانسون، گراینگر هاینس، کلایو اوون، مایکل آنگارانو و جولیت رابلینس به ایفای نقش پرداخته‌اند. این سریال در جشنواره‌های مختلف برنده جوایز متعددی شده که از میان آنها می‌توان به کسب یک جایزه در جشنواره امی ساعات پربیننده ۲۰۱۵ و جشنواره ای‌اف‌ای ۲۰۱۵ اشاره کرد.

خیابان می‌نوازد به‌معنای محدود دانستن او به همان لحظه نیست و از پیش و پس آن لحظه ناب‌نیز آگاهم. عکاس یا نقاشی دیگر ممکن است لحظه‌ای دیگر از زندگی او را جاودانه کند و انتخاب من به‌معنای نفی انتخاب او نیست.

۴سوالی دارم که می‌خواهم برای مطرح کردنش به نقاشی‌های تان پس از درگیری حماس و اسرائیل در ۷ اکتبر ۲۰۲۲ برگردم. خاترم هست یکی از نقاشی‌هایی که در صفحه شخصی‌تان در اینستاگرام هم منتشرش کردید، کودکی‌سنگ در دست در مقابل تانگی عظیم‌الجثه بود. مخاطبی که فارغ از سوگیری‌های هواداران اسرائیل در بسیاری از رسانه‌های جهانی، به نقاشی شما نگاه کند نخستین احساسی که پیدا خواهد کرد، مظلومیت و استیصال این کودک در مقابل هیبت تانگی متجاوز است. شما، هم تجربه روزنامه‌نگاری و نوشتن دارید و هم تجربه نقاشی. من به‌عنوان یک روزنامه‌نگار تصور می‌کنم ترسیم این لحظه با مجموع احساساتی که توسط تابلوی نقاشی شما برانگیخته می‌شود، در یک متن بسیار دشوار است. پیش از طرح سوالم به نقل قولی از عباس معروفی ارجاع می‌دهم که گفت: «روزنامه را بساد می‌برد و ما باید ادبیات بسازیم» می‌خواهم بدانم به نظر تان ترسیم این لحظه در مطلبی در روزنامه کاری دشوارتر است یا در یک تابلوی نقاشی؟

من هم یکبار از تعبیری مشابه همین استفاده کردم و نوشتم گویی ما در روزنامه‌هایمان روی یخ می‌نویسیم. نخستین نقاشی من با موضوع کودکان غزه همین نقاشی بود. هر چند بعدتر به این نتیجه رسیدم که در این دست از آثارم نباید از آلمان‌هایی چنین رک‌رواست استفاده کنم و در دیگر نقاشی‌هایم با همین موضوع این رک‌گویی را نمی‌بینید و تنها کودکان و نگاه‌شان هستند که مشاهده می‌شوند. درواقع کوشیدم همه آلمان‌ها را در حضور کودکان و چشم‌هایشان بیان کنم. نمی‌دانم چه میزان موفق بوده‌ام. من در چند سال اخیر، چه در نوشتن و چه در نقاشی بیشتر به دنبال ثبت زیبایی بوده‌ام. منظورم از زیبایی، زیبایی موضوع نیست بلکه در مورد تلخ‌ترین وقایع و فجایع هم می‌کوشم زیبا عمل کنم. احتمالاً نقاشی ونسان ون‌گوگ، یکی از شاهکارهای جهان، «کفش پاره» را دیده‌اید، تابلویی که هایدگر هم در مورد آن مطلبی نوشته است. «کفش پاره» ای ون‌گوگ یا «اسب‌زمینی خورا» ای او که از اندوهی بزرگ، از موضوعی چرک و اندوهبار سخن می‌گوید خودش‌ان چرک نیستند، زیبا هستند بلکه در اوج زیبایی هستند. من در جست‌وجو بلکه در تمنای این زیبایی هستم. سو تفاهم نشود. من خودم را با ون‌گوگ مقایسه نکردم، بلکه عرض می‌کنم که من هم تمنای خلق چنین آثاری را دارم و دوست دارم چه در نوشتن و چه در نقاشی به زیبایی برسیم. آثاری که آنقدر زیبا باشند که به‌رغم به‌تصویر کشیدن تلخ‌کامی‌ها، مخاطب نتواند از خواندن یاد دین آن‌ها دست بردارد.

۴به نمایشگاه‌های «کرگدن» و «کرگدن‌ها گاهی تنها سفر نمی‌کنند»، برگردیم. آیا حدی برای کرگدن کشیدن در وضعیت‌های گوناگون و در گوشه‌های متفاوت دایره معنایی آن قائل هستید. درواقع می‌خواهم بدانم نظام معنایی شکل گرفته پیرامون کرگدن است که باعث می‌شود هیچ‌کدام از تابلوهای شما از کرگدن، مشابه دیگری نباشد یا اگر به کشیدن حیوانی دیگر هم می‌پرداختید به‌همین صورت بود. قطعاً تا پایان عمرم به کرگدن کشیدن نخواهم پرداخت و این‌گونه نخواهد بود که به‌عنوان مثال نمایشگاه دهم نیز با همین موضوع باشد. ممکن است باز هم یک‌شکم اما موضوعات مختلفی در ذهن دارم که به‌آن‌ها نیز خواهم پرداخت. اشاره‌تان به نظام معنایی شکل گرفته پیرامون کرگدن هم اشاره‌ای صحیح است و قطعاً در مورد همه حیوانات این‌گونه نیست. شاید آن‌چه می‌گویم با واقعیات حیات‌وحش انطباق نداشته باشد اما در فهم انسانی ما کرگدن تنها حیوانی است که نه دشمن حیوانی است، نه حیوانی به دشمنی با آن می‌پردازد. گویی راهش را در باریک‌های پیش گرفته و می‌رود، نه او سهم حیوانی دیگر را می‌خورد و نه حیوانی دیگر سهم او را، کاری هم با کسی ندارد. شاید برای تان جالب باشد که یکی از دوستان پیگیر کارهای من در حوزه نقاشی ورود مرا به ایسن حوزه با همین تعبیر تفسیر کرد و گفت تو راهی را انتخاب کرده‌ای که هیچ نقاش دیگری احساس نمی‌کند جای او را تنگ کرده‌ای؛ برای همین نه کسی با تو دشمنی می‌کند، نه تو با کسی. امیدوارم حرفش راست دربیاید.

۴روز افتتاحیه که افراد مختلفی از صنف و سن‌های متفاوتی به‌نمایشگاه آمده‌بودند. تفسیر خاص خود از نمایشگاه‌امسال را داشتند. از همراهی فیل‌ها با کرگدن‌ها و مراده آن‌ها در نقاشی‌ها، داستان‌هایی می‌گفتند. شما خودتان تفسیرتان چیست؟ کرگدن چه وقت‌هایی تنها سفر نمی‌کند؟

طبیعتاً من نباید تفسیری ارائه دهم، اما حرف چند نفر از بازدیدکننده‌ها خیلی به‌دلم نشست. حتی یکی که مرآمی شناخت و غریبه بود، چنان تفسیری از یکی از تابلوها ارائه داد که به‌وجد آمد. یکی هم حرف مصطفی رزاق کریمی خیلی روی من تأثیر گذاشت. او مرد باهوش و دنیا‌دیده‌ای است. فهم هنری‌اش نیز بسیار بالاست. اصلاً تربیت‌اش، تربیت هنری و فرهنگی است. کارگردان بزرگی است و من سال‌هاست که با او دوستی دارم و کارهایش را با ذوق می‌بینم. این را نمی‌گویم که چون از من تعریف کرده حالا من هم بالا‌بالایش ببرم، نه. حرفی که زد برایم خیلی جالب بود. گفت، تو حیواناتی را کشیده‌ای که کم از هیولا ندارند. زشت، پوست کلفت و خشن‌اند. شاخ و عاج دارند. غول‌آسا هستند. اما با این حال وقتی مخاطب به تابلوها نگاه می‌کند، نه‌تنها عصبانی نمی‌شود بلکه احساس آرامش می‌کند. احساس صلح می‌کند. خیلی خوشحال شدم که این کامنت را از آقامصطفی دیدم. دیگران هم کم‌وبیش از سر لطف و محبت جملات تشویق‌آمیزی گفتند که همگی قابل تأمل‌اند. همین‌ها برایم ارزشمند است و اگر جمله‌ها شعاری نباشد، باید بگویم که این‌ها چراغ راه آینده من هستند.

می‌دهد حاصل جوشش احساسات است و از تبدیل شدن آن به رسانه نیز نباید‌واهمه داشت. چراکه من نوعی حرفی دارم و از سر بی‌دردی نیست که به نقاشی روی آورده‌ام. من سالیان طولانی، به‌شکلی جدی روزنامه‌نگاری کرده‌ام چون آن‌چاهم حرفی داشته‌ام بلکه دردی داشته‌ام. الان هم خدای‌خواهد می‌خواهم همان حرف را در قالب نقاشی بزنم. نقاشی من به‌هیچ‌عنوان از سر بی‌دردی نیست. بدون آنکه بخوام قضاوت کنم حتماً بسیار دیده‌اید نقاشی‌تان را که رنگ‌ها، نقش‌ها و فرم‌هایی را به‌شکلی تصادفی کنار هم می‌چینند و دست بر قضا بر‌خی آثارشان هم زیباست و محترمند اما من آن‌گونه نیستم. من حرفی دارم که پیش از این، آن را به‌گونه‌ای دیگر و در قالب روزنامه‌نگاری بیان می‌کرده‌ام و اکنون به بیان آن در قالب نقاشی می‌پردازم.

تکنه دیگری که می‌خواهم به آن اشاره کنم وظیفه‌ای است که برای هنرمند متصورم. هنرمند چه به این وظیفه آگاه باشد و چه نه، مسئولیت ثبت اتفاقات مهم تاریخی را برعهده دارد. به این معنا که اگر واقعه‌ای مهم در جامعه رخ می‌دهد از جنگ گرفته تا اعتراضات خیابانی و انقلاب، وظیفه‌جاودانه‌ساختن آن لحظات و تبدیل‌شان به اثر هنری برای ماندگاری در دل تاریخ برعهده هنرمندان است. حتی در زندگی روزمره، در گوشه و کنار خیابان صحنه‌هایی می‌بینیم که لایق ثبت هنری‌اند. مثالی می‌زنم. شخصی که جامعه ما را از طریق اخبار و فضای مجازی رصد می‌کند فراسوی نیک و بد آن، احتمالاً تصویری ناقص و کج و معوج در ذهنش شکل می‌گیرد. به‌خصوص این‌ها که از بیرون جامعه‌ما را می‌بینند عمدتاً تصویرشان دور از واقعیت است. اما منی که به‌عنوان هنرمند در دل جامعه زندگی می‌کنم و با دغدغه‌های جامعه آشنا هستم، خوب است که تصویر روشن‌تری از جامعه را در صورت هنر ثبت کنم. مثلاً بحث زنان و غائله‌هایی که کم‌وبیش در اطرافش درست می‌شود. در این غائله‌ها من در خیابان زنان جوانی را می‌بینم که کنار خیابان‌ها می‌زنند و جامعه هم آن‌ها را محترم می‌دارد. گاهی زن و مرد می‌ایستند روبه‌روی دختری که کنار پیاده‌رو روی جدول نشسته و دارد سنتور می‌زند. این در چشم من یک لحظه ناب است که باید مورد توجه هنرمندان قرار بگیرد و تبدیل به اثر هنری شود.

۴اگر بخوام همین‌جا ایرادی به صحبت‌تان وارد کنم آیا تصور نمی‌کنید که با انتخاب آن لحظه، لحظه ساز زدن زنی جوان در گوشه‌ای از پیاده‌روی یک خیابان، تمام لحظات پیش و پس آن را، تمام دشواری‌هایی که آن زن به‌عنوان یک نوازنده خیابانی پشت سر گذاشته و پس از این نیز با آن‌ها روبه‌رو خواهد بود را نادیده گرفته‌اید؟

مسئله مسئله انتخاب است. هر کس‌ری هر کادری را که انتخاب می‌کند، ناچار مقدار زیادی را پیش و پس آن کادر را نادیده می‌گیرد. یکبار در مورد صادق هدایت نوشته بودم که با دیدن عکس‌های او با آن کراوات، یارانی انگلیسی و کلاه فرانسوی تصور نکنید که ایران دهه‌های ۲۰ و ۳۰ و رفت‌وآمد در کافه‌های تهران و قدم‌زدن در لاله‌زار آن زمان به این حد زیبا و دل‌فریب بوده است. نه. این کادری است که به‌شما نشان داده می‌شود و بیرون آن کادر هزار درد و مرض گریبان این شهر را گرفته. دیکتاتوری، قحطی، سیاه‌خ‌م... اما به‌ر حال انسان‌ها متناسب با باورها و عقایدشان، متناسب با وضعیت روحی‌شان کادری را انتخاب می‌کنند و بخش زیادی را نادیده می‌گیرند. اشاره من به ثبت لحظه‌ای که زنی نوازنده در گوشه‌ای از



هنرمند چه به این وظیفه آگاه باشد و چه نه، مسئولیت ثبت اتفاقات مهم تاریخی را برعهده دارد. به این معنا که اگر واقعه‌ای مهم در جامعه رخ می‌دهد از جنگ گرفته تا اعتراضات خیابانی و انقلاب، وظیفه‌جاودانه‌ساختن آن لحظات و تبدیل‌شان به اثر هنری برای ماندگاری در دل تاریخ برعهده هنرمندان است. حتی در زندگی روزمره، در گوشه و کنار خیابان صحنه‌هایی می‌بینیم که لایق ثبت هنری‌اند. مثالی می‌زنم. شخصی که جامعه ما را از طریق اخبار و فضای مجازی رصد می‌کند فراسوی نیک و بد آن، احتمالاً تصویری ناقص و کج و معوج در ذهنش شکل می‌گیرد. به‌خصوص این‌ها که از بیرون جامعه‌ما را می‌بینند عمدتاً تصویرشان دور از واقعیت است. اما منی که به‌عنوان هنرمند در دل جامعه زندگی می‌کنم و با دغدغه‌های جامعه آشنا هستم، خوب است که تصویر روشن‌تری از جامعه را در صورت هنر ثبت کنم. مثلاً بحث زنان و غائله‌هایی که کم‌وبیش در اطرافش درست می‌شود. در این غائله‌ها من در خیابان زنان جوانی را می‌بینم که کنار خیابان‌ها می‌زنند و جامعه هم آن‌ها را محترم می‌دارد. گاهی زن و مرد می‌ایستند روبه‌روی دختری که کنار پیاده‌رو روی جدول نشسته و دارد سنتور می‌زند. این در چشم من یک لحظه ناب است که باید مورد توجه هنرمندان قرار بگیرد و تبدیل به اثر هنری شود.

۴می‌خواهم به آن‌چه در این دو سال در نمایشگاه‌های «کرگدن» و «کرگدن‌ها گاهی تنها سفر نمی‌کنند» دیدیم، برگردم. با توجه به مجله هفتگی دیرپای «کرگدن» و ثبت این برند به‌نام شما در حوزه روزنامه‌نگاری و ادبیات، می‌خواهم از نسبت مفهوم بازنمایی‌شده کرگدن و طبیعت اطرافش؛ فیل‌ها، درخت‌ها، گنجشک‌ها و فیل‌های دیده‌شده در نقاشی‌های تان با ملاحظات، دغدغه‌ها و ایده‌های اجتماعی‌تان بدانم.

من پیش از ترک فضای روزنامه‌نگاری هم نقاشی می‌کشیدم، اما برای دل خودم. درواقع از زمانی که تصمیم به ترک آن فضا گرفتم شوق نقاشی مجدداً در من برانگیخته شد. موضوعات زیادی در ذهن داشتم اما برای شروع، با مشورت‌هایی که با دوستانم انجام دادم، تصمیم گرفتم از سرمایه اجتماعی که پیش از این اندوخته بودم، بهره‌برم. کرگدن در حوزه ادبیات همواره برای همه ما مضمین معنای تنهایی، تاب‌آوری، پوست‌کلفتی و... بوده و هست. نکاتی که من پیش از این نیز به آن‌ها اندیشیده بودم و در نقاشی‌های نمایش داده‌شده در نمایشگاه‌هایم نیز به‌عنوان مفاهیمی فرهنگی و سمبلیک مدنظرم بوده و هستند. اما این مفاهیم و سوز‌ها منحصراً به حیوانات عظیم‌الجثه نیستند. خدا بخواد در ادوار بعدی کار سراغ موضوعات دیگر البته با همین رویکردی که الان دارم، خواهم رفت.

۴تصور نمی‌کنید که همین می‌تواند مانند شمشیری دولبه عمل کند و همه کسانی که علی‌میرفتاح را با نام مجله هفتگی «کرگدن» می‌شناختند، در جهان نقاشان هم فقط با همین عنوان بشناسندش و این اثبات علی‌میرفتاح را در این قضایارش دشوارتر کند؟

شاید این اتفاق رخ دهد اما خوشبختانه اکنون در فضای مجازی می‌توان آزمون و خطاهایی هم انجام داد. مثالی می‌زنم. با پیش آمدن جنگ غزه، کاملاً خود‌جوش و از سربرانگیختگی عاطف و احساسات تصمیم گرفتم کاری انجام دهم و با نقاشی حرفی بزنم. اتفاقاً سعی کردم تلخ نباشم و امیدوارانه به ماجرا نگاه کنم. برای همین سراغ کودکان مظلوم غزه رفتم. آن‌هایی که سرخوشی و شور زندگی را می‌توان در چشمان‌شان دید. روی تلوی از ویرانه همچنان می‌خندند و به آینده امیدوارند. بعضی از مخاطبانم بین این نقاشی‌ها و تابلوهای کرگدن شباهت‌هایی پیدا کردند که برایم جالب بود. مثلاً همین تاب‌آوری، تنهایی، پوست‌کلفتی و...

۴من خود روزنامه‌نگارم و این مفهوم را از جنبه کنایی به کار نمی‌برم اما تصور نمی‌کنید که همان نقاشی‌های مورد اشاره‌تان واکنشی ژورنالیستی بود؟ اشاره‌ام به این نکته کلی است که عموماً گفته می‌شود هنر مند باید اجازه دهد موضوع و مسئله در درون او نشین و انباشت شود، نه در لحظه وقوع حادثه که پس از نشین شدن آن در درونش، با تگای روبره پس و با تأمل بیشتر نسبت به آن واکنش نشان دهد.

حتماً همین‌طور است. نکته‌ای که باید به آن اشاره کنم این است که من نقاشی را با وجود همه جنبه‌های هنرمندانه‌اش همچنان به چشم رسانه می‌بینم و اتفاقاً نقاشی‌هایی که می‌پسندم و دنبال می‌کنم، حاصل کار نقاشانی است که این هنر را به چشم رسانه می‌بینند و علاقه‌مندند از طریق آن سخن بگویند. با پیش آمدن حمله اسرائیل به غزه، کاری که من در ذهن داشتم نقاشی خیابانی به‌عنوان یک رسانه بود که متأسفانه نتوانستم آن را عملی کنم. من از گرافیتی‌های بنکسی خیلی خوشم می‌آید. با روحیه کاری من هم سازگار است. اما در تهران این کار شدنی نیست. لااقل من در شرایطی نیستم که بتوانم بدون همکاری نهادهای مربوطه نقاشی دیواری بکنم. شاید اگر جوان‌تر بودم بی‌اعتنا به مسئولان، یواشکی هم شده این کار را می‌کردم و درباره مسائل مهم دنیا از موضع عدالت خواهانه حرف‌م را به زبان نقاشی، حتی اگر شده گرافیتی به هم‌شهریانم می‌زدم. اما الان برای این کار قدری سنم بالا رفته حوصله ماجراجویی هم ندارم. مسئولان مربوطه هم متأسفانه بی‌خیال‌تر از این حرف‌ها هستند که به فکر نقاشی‌های دیواری باشند. یا چند نفر صحبت کردم اما دیدم اصلاً در یک عالم دیگر سیر می‌کنند. بگذارید جواب سوال تان را روشن‌تر بدهم. بخش زیادی از آن‌چه هنر و به‌شکل مشخص نقاشی را شکل